

مجاری جواز الغاء خصوصیت و تنقیح مناط نزد امامیه

علی حسن پور*

چکیده

الغاء خصوصیت و تنقیح مناط، از راه‌های مهم و مورد نیاز در استنباط مسائل مستحدثه نزد امامیه است. اما از آنجایی که شباهت زیادی با قیاس باطل دارد، ضروری است وجه افتراق آن با قیاس منقح شود، و مجاری جواز جریان این قواعد و دلیل حجیت آن تبیین گردد. تحقیق آن است که در لسان دلیل، اصل با خصوصیت داشتن موضوع است؛ مگر اینکه از راه معتبری به واسطه کشف علت یا بدون آن قطع و یقین به عدم خصوصیت حاصل شود یا طبق استظهار عرفی، ظن معتبری بر عدم خصوصیت اقامه شود. از راه‌های معتبر کشف علت حکم، تنصیص به آن است و از منشأهای معتبر استظهار عرفی، تناسب حکم و موضوع، ظهور در تمثیل، اخذ موضوع به نحو طریقی یا مقدمیت و... است. با توجه به اینکه موضوع مقاله غالباً در کتب اصولی معنون نیست، سعی شده است این مطالب از بین کلام فقهاء و اصولیون ذیل سائر بحث‌ها استخراج شود، و ضمن بررسی اجمالی مفاهیم مورد نیاز، دلیل حجیت و امارات جواز الغاء خصوصیت و تنقیح مناط بررسی شود. همچنین در پایان به برخی کاربردهای اصولی این قواعد اشاره شده است.

واژگان کلیدی: الغاء خصوصیت، تنقیح مناط، قیاس، تناسب حکم و موضوع

* طلبه پایه ششم مدرسه علمیه شهیدین علیهم‌السلام. تاریخ نگارش: بهار ۱۴۰۱.



۱. مقدمه

در ادله لفظیه، مقتضی ظهور بدوی، اختصاص حکم به عناوین است. اما اسبابی وجود دارد که باعث تسری و گسترش یا تضییق حکم می‌شود که نزد امامیه تحت عناوینی مثل الغاء خصوصیت، تنقیح مناط، قیاس اولویت، مناسبت حکم و موضوع، مذاق شارع و مقاصد شریعت و... قابل بررسی است. البته در تاریخ علم اصول غالب این عناوین به شکل معنون، به صورت یک عنوان مستقل بحث نشده است؛ بلکه اصولیون و فقهاء این اصطلاحات را در ذیل سائر مباحث به کار برده و دیدگاه خود را در مورد گستره حجیت آن‌ها مطرح فرموده‌اند. البته در عصور متأخر برخی اصولیون مانند شهید صدر^{ره} برخی از این عناوین مانند تناسب حکم و موضوع را معنون کرده‌اند. در سال‌های اخیر نیز تلاش‌های خوبی در زمینه منقح شدن این مباحث صورت گرفته که از جمله می‌توان به کتاب ارزشمند الفائق فی الأصول در صدر این تلاش‌ها و سپس به مقالاتی مثل مقاله «وحدت مناط و الغاء خصوصیت» آقای جعفر ساعدی و مقاله «تفاوت تنقیح مناط و الغاء خصوصیت با قیاس» آقای مسعود فیاضی اشاره کرد.

این مقاله نیز در نظر دارد به بحث الغاء خصوصیت و تنقیح مناط بپردازد. مراد از موضوع در این مقاله، موضوع مصطلح در علم اصول نبوده و تمام آنچه مشمول خطاب می‌شود اعم از مکلف، فعلی که حکم به آن تعلق پیدا می‌کند، شروط حکم یا غیر آن، موانع و قواطع و... را در بر می‌گیرد (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، ص ۱۷۷).

در این مقاله ابتدا مفاهیم مورد نیاز را از مورد بررسی قرار می‌دهیم، سپس دلیل حجیت الغاء خصوصیت و تنقیح مناط را مطرح کرده و ضمن پرداختن به شرایط و گستره الغاء خصوصیت و تنقیح مناط، امارات و موجبات معتبر در جاری کردن این قواعد را بر می‌شماریم. در نهایت اشاره‌ای به برخی مثال‌های اصولی می‌کنیم که موضوع مقاله در اتخاذ مبنا در آن‌ها نقش به‌سزایی دارد. البته به جهت وضوح بیشتر مطالب هر فصل، مثال‌های متعدد فقهی را متناسب هر فصل ذیل همان قرار داده ایم و برای مثال‌های فقهی فصل مستقلی قرار نداده ایم.



۲. مفاهیم

۱.۲. الغاء خصوصیت

«الغای خصوصیت، حذف اوصاف و ویژگی‌هایی است که در دلیل حکم، همراه با موضوع است، اما نزد عرف دخالتی در ثبوت آن حکم برای آن موضوع ندارد و نتیجه آن، شمول حکم به مواردی است که فاقد آن اوصاف است» (جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص: ۶۳۹). به عنوان مثال، آیه «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» (نور، ۴). صرفاً حدّ کسی را بیان می‌کند که زنان را قذف کنند؛ اما با الغای خصوصیت، این حدّ نسبت به قذف کننده مردان نیز جاری می‌شود. اما پیرو آنچه در همین منبع نسبت به تفاوت با تنقیح مناط بیان شد. البته با الغاء خصوصیت به اجمال می‌توان فهمید که علت در موضوع دارای خصوصیت و موضوع فاقد آن یکی است اما نمی‌دانیم چیست (جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص: ۶۳۹-۶۴۰).

۲.۲. تنقیح مناط

تنقیح در لغت به معنای تهذیب و تخلص است. مناط نیز اسم مکان از اناطة به معنای تعلیق است. در علم اصول مراد از مناط علت است (محمود عبدالرحمن، [بی تا]، ج ۱، ص ۴۹۴). اکنون معنای اصطلاحی تنقیح مناط در علم اصول را بررسی می‌کنیم.

«هو تهذيب العلة و تصفيها بالغاء ما لا يصلح للتعليل و اعتبار الصالح له» (محمود عبدالرحمن، [بی تا]، ج ۱، ص ۴۹۴).

تنقیح مناط یعنی اینکه علت را از هر چه صلاحیت علت بودن را ندارد پاک کنند و آنچه چنین صلاحیتی دارد را نگه دارند. البته تنقیح مناط منحصر در حصر اوصاف نیست و می‌تواند به افزودن اوصاف نیز باشد (محمود عبدالرحمن، [بی تا]، ج ۱، صص ۴۹۵-۴۹۴).

به عنوان مثال یک حکایت از یک اعرابی وجود دارد که به حضرت رسول ﷺ عرض کرد: «هلکت یا رسول الله! فقال له: ما صنعت؟ قال: وقعت على أهلي في نهار رمضان، قال: أعتق رقبة». که چه بسا عرف سه خصوصیت را الغاء کند. اعرابی بودن، وقوع بر اهل و روزه ماه مبارک رمضان (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۴۴۱). به عنوان مثال اگر خصوص مواقع را ملغاء کنیم، اکل و



شرب نیز اضافه می‌شوند (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۳، ج ۲، صص ۴۹۵-۴۹۴). البته در عرفی و معتبر بودن این الغاءات جای مناقشه وجود دارد.

۳. دلیل حجیت الغاء خصوصیت و تنقیح مناط

با توجه به تعاریفی که در فصل مفاهیم ارائه شد، مشخص می‌شود که هر جا بحث تسری حکم مطرح است، دلیل حجیت آن باید به گونه‌ای باشد که آن را از مصداق قیاس باطل بودن خارج کند. چرا که قیاس نمی‌تواند علم و قطع حاصل کند و صرفاً ظن آور است و به دلیل اخبار متواتر نزد امامیه، قیاس حجت نیست و مصداق ظن باطل است (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۹۱). به نظر می‌رسد منشأ اصل در خصوصیت داشتن و نیاز به وجود دلیل و حجیت برای الغاء آن نیز همین مطلب باشد.

ما در این فصل اجمالاً برخی از راه‌های معتبر تسری حکم را بررسی می‌کنیم و در نهایت نشان می‌دهیم کدام راه مربوط به بحث الغاء خصوصیت و تنقیح مناط می‌شود و دلیل حجیت آن‌ها چیست. تسری حکم یا از راه کشف علت است یا از راهی غیر کشف علت حاصل می‌شود:

۳.۱. تسری حکم از راه کشف علت

به تبیین مرحوم محقق حلی اگر علتی که باعث تسری حکم شده است معلوم و مقطوع باشد و قطع به این داشته باشیم که این علت من حیث هی برای حکم وجود دارد نه خصوص مفاد آن؛ این تسری معتبر بوده و دلیل شرعی است چرا که حجیت قطع ذاتی است. وگرنه همان قیاس باطل خواهد بود.

یکی از مواردی که علم به این تسری حاصل می‌شود این است که علت حکم منصوص باشد (محقق حلی، ۱۴۰۳، صص ۱۸۶-۱۸۳). مرحوم تونی معتقدند منصوص بودن علت در لسان دلیل مراتبی دارد:

اول: اینکه صریح باشد. یعنی وضع شده باشد برای دلالت بر علت. مانند لعله کذا یا لأجل کذا یا کی یکون کذا یا اذن یکون کذا یا لکذا یا بکذا اگر بآ سببیت باشد یا فإِنَّه کذا.

دوم: اینکه به دلالت تنبیه و ایما باشد. آنچه لازمه‌ی مدلول لفظ است. ضابطه‌اش این است: هر اقتران با وصفی که اگر برای تعلیل نباشد بعید خواهد بود. مانند قصه اعرابی که



گذشت (تونی، ۱۴۱۵، ص: ۲۳۸-۲۳۷). دلالت تنبیه یا ایما از باب حجیت ظواهر است و حجت است (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۳۷).

مرحوم محقق ادامه می‌دهند، اگر بر علت حکم تنصیص شده باشد و حکم مطلقاً بر آن تعلیق شده باشد، به مجرد اثبات علت، حکم نیز ثابت می‌شود که طبیعتاً به این کار تسری نمی‌گویند. مثلاً «السرقه توجب القطع». به موجب این دلیل هر جا سرقه ثابت شود، قطع نیز ثابت می‌شود.

اما اگر در موردی حکم شرعی بیان شده باشد سپس به علت آن تنصیص شده باشد دو حالت خواهد داشت. اگر بر تسری از موضع نص، تنصیص شده باشد علم و قطع حاصل می‌شود که تسری حجت است.

اما اگر به این تسری تنصیص نشده باشد ممکن است علت ذکر شده در حکم من حیث هی علت باشد یا برای خصوص موضع نص علت باشد. به عنوان مثال «الخمر حرام لأنها مسکرة». در این عبارت ممکن است حرمت خمر معلل به اسکار مطلقاً باشد و امکان دارد معلل به اسکار خصوص خمر باشد. این احتمال باعث می‌شود در مرحله‌ی اول قطع حاصل نشود؛ فلذا تسری حجت نباشد. اما اگر شاهد حالی داشته باشیم که در ثبوت حکم به صورت مطلق، علت دیگری معتبر نیست تسری جایز خواهد بود. به عنوان مثال: «أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ بَيْعِ الرُّطْبِ بِالتَّمْرِ فَقَالَ أَيْتَمُّصُ إِذَا جَفَّ فَقَالُوا نَعَمْ فَقَالَ لَا إِذْنُ» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۳، ص: ۳۴۲). در این روایت علت حرمت کم شدن هنگام خشک شدن عنوان شده است. شاهد حال نشان می‌دهد که به جز این علت سائر اوصافی که در روایت عنوان شده دخالتی ندارند، گویا که هر چه هنگام خشک شدن کم شود ربا محسوب می‌شود. البته احتمال توقف هم وجود دارد. ممکن است که تمر در روایت خصوصیت داشته باشد. لذا هر چند که ممکن است در نفس الامر این خصوصیت وجود نداشته باشد، اما علم به عدم خصوصیت حاصل نمی‌شود. لذا باید دید که شاهد حال فقیه را به قطع برای الغاء خصوصیت می‌رساند یا خیر (محقق حلی، ۱۴۰۳، صص ۱۸۶-۱۸۳).

جناب تونی ذیل نظر مرحوم محقق حلی می‌فرمایند اینکه ایشان معتقد باشند در قیاس منصوص العلة باید اولاً قطع حاصل شود که امر فلان علت حکم است و امر دیگری در آن



مدخلیت ندارد و قطع حاصل شود که محل دیگری این علت وجود دارد که از قبیل نص بر یک حکم برای هر چه باشد که علت در آن وجود دارد، در واقع نوعی قول به نفی حجیت قیاس منصوص العلة است، چرا که حصول این دو قطع نزدیک است که محال باشد مگر در تنقیح مناط (تونی، ۱۴۱۵، ص: ۲۳۷).

به تعبیر مرحوم مظفر منصوص العلة در صورتی حجت است که ظهور عرفی وجود داشته باشد که علت عموم دارد مانند مثال خمر و از بین اصولیون هرکس منصوص العلة را حجت دانسته است، مراد او این دسته از منصوص العله بوده است. اما اگر به سبک قیاس تسری حاصل شود همان قیاس باطل خواهد بود و از بین اصولیون هرکس قیاس منصوص العلة را حجت ندانسته است، مراد او این دسته از قیاس‌های منصوص العله بوده است. به عنوان مثال از عبارت «هذا العنب حلو لأن لونه أسود» عرف چنین استظهاری ندارد که هر چه رنگ سیاه داشته باشد شیرین است بلکه بین خصوص انگورها آن انگور که سیاه باشد طعم شیرین خواهد داشت. حتی قیاس اولویت نیز مطلقاً حجت نیست. در صورتی حجت است که این اولویت از فحوی خطاب وجود داشته باشد یعنی یک ظهور عرفی تشکیل دهد برای ثبوت حکم بری آنچه در علت حکم اولویت دارد. به خلاف صحیح ابان بن تغلب در مورد قصاص مردی که انگشت زنی را قطع کند. در این روایت خطابی وجود ندارد که ابان بخواهد طبق فحوی آن چنین اولویتی برداشت کند و حضرت علیه السلام ضابطه صحیح را برای او تبیین فرمودند (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۲، صص ۲۰۴-۲۰۰). نص این روایت را ذیل همین فصل در غالب یک اشکال و پاسخ به آن خواهیم آورد.

از دیدگاه مرحوم سید مصطفی خمینی، در علل مستنبطه و اولویت قطعیه باید اطراف قضیه به خوبی مراعات شود و این توجه و التفات وجود داشته باشد که ممکن است جهات دیگری در قضیه دخیل باشند که مخفی مانده است و سپس اگر قطع حاصل شد حجت است و صرف حصول قطع کفایت نمی‌کند. چرا که طبق مبنای ایشان قطع حجیت ذاتی ندارد و مانند سایر امارات نیازمند امضاء است و قابلیت ردع دارد. به عنوان مثال اگر روایتی به اصابه‌ی ظن در رکعات حجیت بخشید نمی‌توان آن را به افعال و اذکار نماز تسری داد به خلاف «اسماعیل یشهد أن لا اله الا الله» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۵۳) که الغاء خصوصیت در آن قابل قبول ایشان است



همانطور که مفهوم موافقت بلا شبهه در نظر ایشان حجت است اگر مدلول مطابق مقصود باشد و عرف این را از دلیل بفهمد. لذا شاید طبق این مبناست که ایشان مرز بین قیاس و موارد مشابه که حجت هستند را خیلی نزدیک تر از دیگران بدانند و بفرمایند به راحتی نمی توان به ادعای الغاء خصوصیت یا فهم عرفی یا وجود اولویت قطعی از قیاس رهایی یافت (خمینی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۱۹۳-۱۹۱).

۳.۲. تسری حکم از راهی غیر از کشف علت

۳.۲.۱. قطع و یقین

از آن جا که حجیت قطع ذاتی است، اگر منشأ تسری حکم قطع باشد، این تسری حجت خواهد بود. البته اگر منشأ این قطع ادعای کشف علت تامه در لوح محفوظ باشد، حجت آن محل خدشه ای جدی ست؛ همان طور که در فصل گذشته تبیین شد. در اینجا دو مورد که می توانند برای مجتهد یقین حاصل کنند را از دیدگاه مرحوم وحید بهبهانی بیان می کنیم:

الف. عقل: اگر به واسطه ی عقل این قطع و یقین حاصل شود که موردی خصوصیت ندارد، این حکم عقل حجت است چون حجیت قطع ذاتی است. مانند:

«سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ افْتَضَّ امْرَأَتَهُ - أَوْ أُمَّتَهُ فَرَأَتْ دَمًا كَثِيرًا - لَا يَنْقَطِعُ عَنْهَا يَوْمًا - كَيْفَ تَصْنَعُ بِالصَّلَاةِ قَالَ تُمَسِّكُ الْكُرْسِفَ - فَإِنْ خَرَجَتِ الْقُطْنَةُ مُطَوَّقَةً بِالِدَّمِ فَإِنَّهُ مِنَ الْعُدْرَةِ - تَغْتَسِلُ وَ تُمَسِّكُ مَعَهَا قُطْنَةً وَ تُصَلِّي - فَإِنْ خَرَجَ الْكُرْسِفُ مُنْعَمَسًا بِالِدَّمِ - فَهُوَ مِنَ الطَّمْثِ تَقَعْدُ عَنِ الصَّلَاةِ أَيَّامَ الْحَيْضِ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲، صص ۲۷۴ - ۲۷۳).

که عقل به خوبی درک می کند که آن زن که در باره اش سؤال داشته خصوصیتی نداشته چون خلقت زن ها یکسان است (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵، ص ۱۴۷).

ب. قاعده تنقیح مناط: اما اگر حصول قطع بنا به قاعده ی تنقیح مناط باشد، باید علتی که از آن تسری استنباط می شود یقینی باشد و این یقین هم منحصر با عقل و اجماع حاصل می شود وگرنه قیاس باطل خواهد بود. این یقین به این دلیل حجت است که حسن و قبح عقلی هستند و تخلف معلول از علت تامه ممکن نیست. فقها عموماً از این فرایند به عقل یا اجماع تعبیر کرده اند همانطور که در ابتدای بحث نقل شد (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵، ص ۱۴۷). اما به نظر



دیگر این کشف علت تامه اصلاً ممکن نیست و حتی قطع به آن هم حجت نمی‌باشد (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۱۹۰).

۳. ۲. ۲. ظن معتبر

می‌دانیم که شارع مقدس طبق محاورات عامه عرفی سخن می‌گوید و بر روش و سیره عرف خطاب می‌کند؛ وگرنه باید از فهم عرفی روایات ردعی می‌کرد یا برای فهم آنها راه جایگزینی قرار می‌داد؛ مثلاً تمام احکام را به جای ظهور به شکل نصوص می‌آورد و تصریح می‌کرد فقط نصوص حجت‌اند. عرف نیز به همان فهم عرفی و استظهارات عرفی اکتفاء می‌کند که مصادیق متعددی دارد. مانند منصوص العلة بودن، اولویت داشتن، از باب مثال بودن، اتحاد طریق دو مسأله و... به عنوان مثال وقتی یک دکتر به مریض خود می‌گوید انار نخور چون ترش است، مریض از هر ترشی اجتناب می‌کند و نمی‌گوید شاید خصوصیتی در ترشی انار است (وحید بهیانی، ۱۴۱۵، ص ۱۴۸). بنا بر این در باب الغاء خصوصیت و تنقیح مناط، که غیر از امثال قیاس منصوص العلة هستند، اگر قطع معتبری برای مجتهد حاصل نشود، همان استظهار عرفی برای الغاء خصوصیت کافی است، چرا که ذیل کبری حجیت ظاهر در می‌آید. به عنوان مثال وقتی با دسته روایاتی مواجه می‌شویم که سائل می‌پرسد «و طئت عامداً فی شهر رمضان»، و پاسخ داده می‌شود: «علیک الکفارة» یا «ملکت عشرین دیناراً و حال علیها الحول» و پاسخ داده می‌شود: «علیک الزکاة» این علم برای ما و برای عرف حاصل است که این حکم مخصوص جناب سؤال کننده نیست بلکه هر فردی این موارد برایش حاصل شود، این حکم برای او ثابت است. هر چند که به نظر می‌رسد که اطمینان به خصوصیت نداشتن در این روایت فرا تر از استظهار عرفی است و ظن متأخم علمی ایجاد می‌کند که عرف با آن معامله‌ی قطع می‌کند (محقق حلی، ۱۴۰۳، صص ۱۸۶ - ۱۸۳).

مرحوم نائینی نیز معتقدند الغاء خصوصیت در جایی که تعلیل در روایت ذکر نشده ممکن است و آن در مواردی است که فهم عرفی به این الغاء خصوصیت اعتبار ببخشد. به خلاف جایی که فهم عرفی این الغاء خصوصیت را تأیید نکند. به عنوان مثال اگر حکمی در موردی اجزاء شیء آمده باشد، عرفی نیست که حکم را در مورد اصل وجود آن شیء نیز تسری دهیم. پس اگر



عدم اعتبار شک کثیر الشک مربوط به افعال و رکعات نماز است، این حکم برای کسی که زیاد در اصل نماز شک می‌کند که خوانده یا نخوانده تسری نمی‌یابد (نائینی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۳۱۹).

به عبارت دیگر وقتی فهم عرف مستند باشد به یک مناسبت مقامیه که مثلاً مناسب فلان حکم این ست که فلان قید در آن مدخلیتی نداشته باشد یا مناسب فلان موضوع، الغاء خصوصیت جاری خواهد بود (حائری یزدی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۶۱).

مرحوم نائینی نیز اجمالاً فهم عرف در الغاء خصوصیت را معتبر می‌شمارند و معتقدند که عرف معمولاً با توجه به مرتکزهای عرفی خود با عنایت به مناسبات حکم و موضوع، در تعبیرات خود مسامحه می‌کنند و خودشان در خطابات بین خود چیزی را به کار می‌برند که در قوام موضوع دخیل نیست (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۴۲۰-۴۱۹).

نه تنها الغاء خصوصیت با کیفیتی که توضیح داده شد از باب ظهور عرفی حجت ست بلکه مؤید هم دارد و ردع نشده. مرحوم صدر آیات متعددی را از باب نمونه می‌آورند که هرچند هر کدام در سند یا دلالت محل مناقشه باشد، از مجموع آنها این تراکم ظنونی را ایجاد می‌کند که چنین استظهاری مورد تأیید شارع است.

در این روایات می‌بینیم که خود اهل بیت علیهم‌السلام نه صرفاً به عنوان تشریح یا تبیین یک حکم، بلکه به عنوان تأیید و تعلیم چنین الغاء خصوصیتی، خود آیه را ذکر کرده و به استظهار عرفی بر الغاء خصوصیت از آن آیه استدلال کرده‌اند. از باب نمونه به یک مورد اشاره می‌کنیم.

«وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُدَّافِرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ

اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ

مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ فَمَنْ عَرَضَ لَهُ أَذًى أَوْ وَجَعَ فَتَعَاطَى مَا لَا يَنْبَغِي لِلْمَحْرَمِ إِذَا

كَانَ صَحِيحًا فَالصِّيَامُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَالصَّدَقَةُ عَلَى عَشْرَةِ مَسَاكِينَ يَشْبَعُهُمْ مِنَ الطَّعَامِ

وَالنُّسُكُ شَاهٍ يَذْبَحُهَا فَيَاكُلُ وَيَطْعَمُ وَأَنَا عَلَيْهِ وَاحِدٌ مِنْ ذَلِكَ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۳،

ص: ۱۶۷-۱۶۶).

خوب امام علیه‌السلام از فاء تفریع استفاده فرموده و با استشهاد به آیه فرموده‌اند که هر کس به خاطر هر نوع اذی یا وجع هر حرامی را انجام دهد این احکام را دارد. یعنی ایشان به قرینه مناسبات حکم و موضوع، خصوصیت را از کسی که در سرش مشکلی دارد و حلق می‌کند



برداشته‌اند. لذا اگر کسی بگوید امام علیه السلام خودشان می‌توانند تشریح بفرمایند، خواهیم گفت پس چرا به آیه استشهاد کرده‌اند و از فاء تفریع استفاده کرده‌اند؟ آیا عمل لغوی ست یا در مقام تعلیم این الغاء خصوصیت نیز هستند؟

لذا به دست می‌آید که ظهورات حتی بر اساس اعمال عنایات و مناسبات مورد تأیید شارع ست و ردع نشده است (صدر، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۲۶۳ - ۲۶۰).

کما اینکه به نظر می‌رسد در عصر ائمه علیهم السلام متشرعین بر اساس این الغاء خصوصیت‌های عرفی عمل می‌کرده‌اند و از آنجایی که در مرآ و منظر ائمه علیهم السلام بوده نیازی به این تأییدات و شواهد هم نباشد و صرف عدم ردع بر تأیید کفایت کند. بلکه فرا تر از این بگوییم بنا بر سیره عقلاء یا همان بناء عقلاء چون شارع در این بحث با عقلاء هم مسلک ست در مرآ و منظر بودن هم نیازی نیست و اگر شارع قرار بود حجت نداند یا باید ردع می‌کرد یا باید راه جایگزینی معرفی می‌کرد (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۷۶ - ۱۷۲).

اشکال: یک روایت وجود دارد که در آن این احتمال وجود دارد که مفاد آن ردع از این سنخ استدلال‌ها باشد.

«عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ قَطَعَ أَصْبَعًا مِنْ أَصَابِعِ الْمِرْهَانِ كَمْ فِيهَا قَالَ عَشْرَةٌ مِنَ الْأَبْلِ قُلْتَ قَطَعَ اثْنَتَيْنِ قَالَ عَشْرُونَ قُلْتَ قَطَعَ ثَلَاثًا قَالَ ثَلَاثُونَ قُلْتَ قَطَعَ أَرْبَعًا قَالَ عَشْرُونَ قُلْتَ سَبَّحَانَ اللَّهِ يَقْطَعُ ثَلَاثًا فَيَكُونُ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ وَيَقْطَعُ أَرْبَعًا فَيَكُونُ عَلَيْهِ عَشْرُونَ أِنْ هَذَا كَانُ يَبْلُغُنَا وَنَحْنُ بِالْعِرَاقِ فَنَبْرَأُ مِنْ قَالِهِ وَنَقُولُ الَّذِي جَاءَ بِهِ الشَّيْطَانُ فَقَالَ مَهْلًا يَا أَبَانَ هَذَا حُكْمُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله - إِنَّ الْمَرْأَةَ تُعَاقِلُ الرَّجُلَ إِلَى ثُلُثِ الدِّيَةِ - فَإِذَا بَلَغَتِ الثُّلُثَ رَجَعَتْ إِلَى النُّصْفِ - يَا أَبَانَ إِنَّكَ أَخَذْتَنِي بِالْقِيَاسِ - وَ السُّنَّةُ إِذَا قِيسَتْ مُحَقِّقُ الدِّينِ.» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۹، ص ۳۵۲).

از این روایت استفاده کرده‌اند برای اثبات ردع در مورد ظهورات عرفی که بر ملازمه‌های عرفی برقرار ست، چرا که به نحو موجهه جزئیه برابر بودن مرد و زن را در دیه می‌رساند. عرف به راحتی تشخیص می‌دهد که یک انگشت یا دو انگشت از باب مثال است و از این مسئله قاعده می‌سازد. در حالی که امام علیه السلام این را بر قیاس تطبیق کرده‌اند.

جواب: ظاهر روایت این است که ابان در مقابل نص شرعی که به او رسیده بود به این



استظهار اخذ کرده بود و حضرت علیه السلام این را ردع می‌فرمایند. یعنی پس از این که ثابت شد یا نصی وجود داشت که جای این تحقیق را برای ابان باز کند که حکم مرد و زن فی الجمله با هم تفاوت دارند، ابان با استذواق عرفی روایت را کنار گذاشته بود و ظاهراً روایت هم از راه معتبری به او رسیده بوده باشد. وگرنه طبق آنچه گفته شد اگر چنین روایتی وجود نداشت، فهم ابان حجت بود. به عبارت دیگر شارع حکیم تا جایی که از یک ظهور عرفی ردع نکند حجت است و هر جا غیر ظهور عرفی مدنظر او باشد، وظیفه‌ی اوست که آن را تبیین بفرماید (صدر، ۱۴۱۷، ج ۴، صص ۲۶۵-۲۶۴).

البته به تصریح فقها تشخیص این ملائمت درعین نیازمندی به آشنایی با ابواب فقهی مرتبط، ذهنی عرفی می‌خواهد که از آن به شم‌الفقاهه تعبیر می‌کنند (منیة الطالب فی شرح المكاسب، ج ۲، ص ۱۹۰). البته با توجه به اینکه استظهار عرفی در الغاء خصوصیت تحت کبری حجیت ظواهر در می‌آید، به نظر می‌رسد مراد فهم عرف عام از نصوص باشد و شم‌الفقاهه برای الغاء خصوصیت در مواردی فرا تر از فهم عرف عموم کاربرد داشته باشد که جای بحث دارد و از مقصود مقاله خارج است (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، ص ۱۹۷).

با توجه به آنچه در این فصل گذشت مشخص می‌شود که در خصوص باب الغاء خصوصیت و تنقیح مناط، اصل بر این است که حجت نباشند مگر اینکه قطع با مقدمات معتبر یا ظن معتبر مستند به استظهار عرفی وجود داشته باشد که یا از باب حجیت ذاتی قطع یا از باب تحت کبری حجیت ظواهر بودن، حجت باشند.

۴. موجبات الغاء خصوصیت و تنقیح مناط

طبق آنچه گذشت مشخص شد، آنچه از موجبات الغاء خصوصیت و تنقیح مناط معتبر است که برخاسته از حصول علم و قطع یا استظهار عرفی معتبر باشد که خود به کمک ادله حجیت ظهور منتهی به قطع می‌شود.

البته به نظر می‌رسد شدت و ضعف هر اماره یا امارات جهت حصول قطع یا ظن معتبر یکسان نباشد و بسته به نوع موضوع تغییر کند که جای بررسی دارد. به عنوان مثال الغاء خصوصیت در باب طهارت قابل مقایسه با الغاء خصوصیت در ابواب حساس دماء و فروج



نمی‌باشد. در مقابل اگر جایی کشف کردیم یک دلیل ارشاد به حکم عقل است، الغاء خصوصیت مؤونه کم تری می‌برد. قابل ذکر است که تمام موجبات و منشأهایی که ذکر می‌شوند از جهت مفهوم ممکن است متباین نباشند و مصادقی مشترکی بین آن‌ها یافت شود. اکنون موجبات این دو باب را مطرح می‌کنیم.

۴.۱. موجبات الغاء خصوصیت

۴.۱.۱. موجبات قطع به عدم خصوصیت

مواردی وجود دارند که صرفاً یک ظهور معتبر موجب الغاء خصوصیت نمی‌شود بلکه فضایی وجود دارد که مجتهد بالاصاله به قطع به عدم خصوصیت دست می‌یابد که خودش منشأهای مختلفی می‌تواند داشته باشد که به دو نمونه اشاره می‌کنیم.

الف. عدم فرق در بسیاری از احکام

به عنوان مثال در روایات بسیاری در ابواب گوناگون فقه می‌بینیم که در جواب سؤال از احکام مردان یا موارد مشابه، از لفظ رجل یا رجال استفاده شده است که تساوی حکم برای مردان و زنان در آنها مسلم است (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، ص ۱۹۰). به عبارت دیگر اگر قرار بود این احکام گسترده مثلاً در باب وضو مختص مردان باشد زنان باید بلا تکلیف بمانند. باب تغلیب در عربی و عدم خصوصیت مرد در احکام همه این حالت نفسانی قطع را نه تنها برای مجتهد بلکه برای هر متشرعی ایجاد می‌کند.

ب. حساب احتمالات

گاهی اوقات موضوعات متعددی، مرتبط با یک حکم مطرح می‌شود که موجب ظهور در عدم خصوصیت می‌شود که مثال آن در فصل موجبات ظهور در عدم خصوصیت می‌آید. اما اگر این تعداد روایات در موردی بی‌شمار شود، نه تنها ظهور ساز است بلکه به مثابه‌ی نص شده و قطع آور خواهد بود. به عنوان مثال در لسان هیچ دلیلی نیامده است که ملاقات با نجاست موجب تنجس است. بلکه در روایات بی‌شماری بحث ملاقات یک نجس خاص با یک شیء خاص مطرح شده است. مثلاً یکبار خون با لباس، یکبار سگ با لباس و.... این روایات بی‌شمار این



قطع را حاصل می‌کند که ملاقات نجس با شیء باعث تنجس است (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، صص ۱۹۱ - ۱۹۰).

۴.۱.۲. موجبات ظهور در عدم خصوصیت

برای این استظهار عرفی قرائن و منشأهایی وجود. البته هر جا عرف بتواند خصوصیت را الغاء کند معتبر خواهد بود و منشأهایی که ذکر می‌شود انحصار ندارند و از باب نمونه هستند:

اول: ظهور در تمثیل

اگر عرف به شکل معتبری استظهار کند که موضوعی که در روایت آمده از باب مثال است و خصوصیت ندارد، این الغاء خصوصیت حجت خواهد بود. گاهی عرف با مواجه شدن یک روایت عدم خصوصیت در موضوع را استظهار می‌کند. مانند روایت ابن فضال:

«وَعَنْهُ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام - فِي الرَّجُلِ كَانَ خَلْفَ إِمَامٍ يَأْتُمُّ بِهِ - فَيَرْكَعُ قَبْلَ أَنْ يَرْكَعَ الْإِمَامَ - وَهُوَ يَظُنُّ أَنَّ الْإِمَامَ قَدْ رَكَعَ - فَلَمَّا رَأَاهُ لَمْ يَرْكَعُ رَفَعَ رَأْسَهُ - ثُمَّ أَعَادَ رُكُوعَهُ مَعَ الْإِمَامِ - أَيْفَسِدُ ذَلِكَ عَلَيْهِ صَلَاتُهُ أَمْ تَجُوزُ تِلْكَ الرَّكْعَةُ - فَكَتَبَ عليه السلام تَتِمُّ صَلَاتُهُ وَلَا تَفْسُدُ بِهَا صَلَاتُهُ» (عاملي، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۳۹۱).

خوب در این روایت عرف خصوصیت ظن را برداشت نکرده و سهو را به آن ملحق می‌کند. اما در مواردی عرف وقتی موضوع را ظاهر در مثال بودن می‌بیند و الغاء خصوصیت را معتبر می‌داند که با مجموعه روایات یا خطابات مواجه شود و برای او احراز شود که موضوعات مختلف مصادیق یک جامع واحد هستند اما اگر با یک یا دو روایت مواجه باشد چنین استظهاری نمی‌کند. مثلاً در فقه می‌فرمایند که خبر ثقه در موضوعات حجت است، در حالی که ما روایتی نداریم که بفرمایند «خبر الثقة حجة في الموضوعات». اما وقتی ملاحظه می‌شود که در موارد متعددی مثلاً پنجاه شصت مورد راوی از امام عليه السلام پرسیده است که فلان آقا به من چنین خبری داد و حضرت عليه السلام پاسخ می‌دهند لا بأس. اگر یکی دو مورد روایت داشتیم عرف برداشت می‌کرد که آن مورد خصوصیتی داشته است اما در اینجا عرف می‌فهمند که چون خبر واحد حجت است حضرت عليه السلام برای مصادیق گوناگون می‌فرمودند لا بأس (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، ص ۱۸۳).



دوم: أخذ موضوع به نحو مقدمیت یا طریقت

مانند عنوان صب که بر اخبار غسل وارد شده است. این عنوان از باب مقدمه است برای جریان آب که این جریان در ذیل برخی از این روایات آمده است و شاهد بر این فهم عرفی ست. پس اگر کسی آب را نریزد بلکه آب خودش جریان یابد، غسل صحیح خواهد بود.

مثال دیگر بحث رسیدن دست به زانو در رکوع است. این موضوع طریقی ست برای فهمیدن میزان انحناء در رکوع و موضوعیت ندارد. رسیدن دست به زانو از این باب آمده است عرف میزان انحناء را از این راه می‌فهمد (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، ص ۱۸۴).

سوم: موضوع مورد ابتلاء و فرد غالب باشد

اگر عرف احراز کند موضوع صرفاً از این باب در روایت آمده که فرد غالب یا مبتلی به مردم ست می‌تواند الغاء خصوصیت کند. به عنوان مثال: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ قَبَّلَ غُلَامًا مِنْ شَهْوَةٍ - أَلْجَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۰، ص ۳۴۰). خوب این سؤال وجود دارد که اگر فردی مرد بالغ و بزرگی را از روی شهوت تقبیل کند آیا مشمول حکم بالا نمی‌شود؟ یا اینکه چون غالباً افراد نوجوان در معرض چنین فعل حرامی توسط دیگران قرار می‌گیرند در روایت موضوع غلام آمده است؟

البته تمسک به این منشأ برای الغاء خصوصیت محل بحث و اختلاف ست و خطر گرفتار قیاس شدن در آن زیاد ست. لذا باید مستمسک و شاهدهی قوی برای الغاء خصوصیت از روی این منشأ وجود داشته باشد. به عنوان مثال وقتی عدم لزوم اجتناب از آب استنجاء در روایت مطرح می‌شود نمی‌توان به راحتی گفت چون از بین آب‌های غسل مردم بیشتر در معرض ترشح آب استنجاء هستند، آب استنجاء در روایت آمده ست و حکم عدم لزوم تجنب برای مطلق آب‌های غسله جاری ست. چرا که ممکن ست رفع تکلیف در مورد آب استنجاء به خاطر عسر و حرج اجتناب از آن باشد به خلاف معمول سایر آب‌های غسله و صرف این احتمال، قطع حاصل از عرف برای الغاء خصوصیت را باطل می‌کند (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، ص ۱۸۶ - ۱۸۴).



چهارم: روشن بودن استبعاد فرق در ذهن عرف

به عنوان مثال وقتی حضرت ﷺ می فرمایند: «وَيَجْزِيكَ مِنَ الْاسْتِجَاءِ ثَلَاثَةٌ أَحْجَارٌ» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۰) خیلی بعید ست که سه سنگ جدا از هم خصوصیت داشته باشد هر چند که روایت ظاهر در سه سنگ جداست. عرف خواهد گفت کدام عاقل بین سه سمت سنگ با سه سنگ جدا فرق قائل است؟ نکته مهم در این منشأ این ست که درجه این استبعاد خیلی باید قوی باشد (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، صص ۱۸۷ - ۱۸۶).

پنجم: ارتکاز عرفی

ارتکاز عرفی و عقلانی به منزله‌ی قرینه لبی متصل در کلام است که ظهور ساز است. به عنوان مثال آیه شریفه‌ی «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء، ۱۵). قبح عقاب بلا بیان با الغاء خصوصیت با منشأ ارتکاز عرفی برداشت می شود. چرا که مرتکز عرف این ست که حضرت رسول ﷺ خصوصیت ندارند و مراد مطلق بیان است (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، ص ۱۸۷).

ششم: تناسب حکم و موضوع

گاهی در یک دلیل، حکم به لفظی نسبت داده شده است که مدلول آن عام است اما عرف حکم را برای بخش خاصی از حکم می فهمد. به عنوان مثال وقتی شارع می گوید «اغسل ثوبك إذا أصابه البول» با اینکه غسل با استفاده از هر نوع مایعی کاربرد دارد، اما عرف از این دلیل شستن با آب را می فهمد. از طرف دیگر گاهی در یک دلیل، حکم به حالت خاصی نسبت داده می شود اما عرف آن حالت خاص را صرفاً یک مثال می بیند برای یک عنوان عام. مثلاً وقتی شارع در مورد قربه که در آن نجاستی افتاده می فرماید می فرماید لا تتوضأ منها و لا تشرب عرف حکم را مخصوص به قربه نمی داند بلکه حکم را برای کوزه و سایر ظروف ثابت می داند.

این تعمیم‌ها و تخصیص‌ها که از سنخ اطلاق و تقیید، عام و خاص، حکومت و ورود و... نیستند بر اساس مناسبت بین حکم و موضوع صورت می گیرند. یک حکم مناسبت‌ها و مناط‌هایی دارد که در ارتکاز ذهن عرفی وجود دارد که این ارتکازات باعث می شود تا دلیل دریافت شد این ذهن به تخصیص یا تعمیم منتقل شود حتی اگر به یک کافر عرضه شود. البته پر واضح است که در مورد احکام تعبدی این ارتکازات وجود ندارد. این انتقال ذهن که انسباق



ذهن نام دارد حجت ست چرا که ظهور ساز است و حجت. چرا که منشأ حجیت ظهور هم به عرف بر می‌گردد و این عرف ست که نزد آن ظهور شکل می‌گیرد (حائری، ۱۹۹۱؛ حیدری، ۱۴۲۸، ج ۲، صص ۱۵۴ - ۱۵۷).

البته قاعده مناسب حکم و موضوع قاعده‌ی مستقلی از الغاء خصوصیت بلکه اعم از آن است و مانند آن مرز نزدیکی با قیاس دارد که باید روشن و منقح شود. اما توضیح بیشتر در مورد این قاعده اینکه، هر احکامی که در لسان دلیل شرعی وجود دارد دارای موضوعات و متعلقاتی است. این احکام معمولاً برای حالت یا حیثیت خاصی از آن موضوع یا متعلق جعل شده است. این حالت‌ها و حیثیت‌ها گاهی باعث تعمیم حکم و گاهی باعث تنزیق دایره‌ی حکم می‌شوند. شارع مقدس در دلیل شرعی، گاهی به آن حیثیت‌ها و حالت‌ها تصریح می‌کند و گاهی با تکیه بر آنچه در ارتکازات عرفی اهل لسان با توجه به تناسب بین موضوع و بین حکمی که برای آن موضوع جعل شده است وجود دارد، چنین تصریحی نمی‌کند. (و چه بسا همین مسئله به یک دین جاوید قدرت بقاء و پاسخگو بودن به نیاز هر عصری را می‌دهد و این خود مؤیدی می‌تواند باشد که علم اجمالی پیدا کنیم که قطعا در بین ادله شرعی چنین مواردی را شارع لحاظ کرده است.) لذا عرف یا توجه به منشأهای گوناگون معتبر برخی اوقات برخی خصوصیات موضوع را ملغی می‌کند، گاهی قطع به خصوصیت آن پیدا می‌کند و گاهی از موضوعی به موضوعات دیگر تسری می‌دهد. تمام این‌ها به خاطر این است که بین حکم و موضوع مناسب‌هایی وجود دارد که از منشأهای معتبری ناشی می‌شوند که به مواردی اشاره می‌کنیم:

* اول: ملاسبات خارجی

مانند اینکه ثبوت حکم برای یک موضوع از یک جهت خاصی ممکن نباشد. به عنوان مثال در روایتی آمده است: «عَنْ كَثْمِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَتْ دُكِرَ الطَّيْنُ عِنْدَ أَبِي الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَ - أَرْثَرِينَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ - أَلَا إِنَّهُ لَمِنْ مَصَائِدِهِ الْكِبَارِ وَ أَبُوَاهِ الْعِظَامِ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۴، ص ۲۲۳). ظاهر این روایت حرمت گل است. حیثیت حرمت روایت نیز تصریح نشده است. اما امکان ندارد به عنوان مثال جهت لحاظ شده برای حرمت گل، زیر پا گذاشتن و عبور کردن از آن باشد یا امکان ندارد حرمت ساخت و ساز با گل مراد باشد. ارتکاز عرفی این ست که خوردن گل مراد است.



* دوم: استفاده از اجواء و فضای خطاب

به عنوان مثال «حرمت الخمره لاسکارها». موضوع در این عبارت حیثیت‌های گوناگونی دارد مانند داد و ستد شراب، نگه داشتن شراب و... اما تعلیل اسکار که در خطاب آمده است نشان می‌دهد که حکم برای شرب شراب جعل شده چرا که شرب است که باعث اسکار می‌شود و بقیه حیثیت‌ها موضوع مراد نیست.

* سوم: مناطها و ملاک‌های واضح مانع از لزوم تصریح شارع به حیثیت‌های مدنظر

مانند: «حَرَمْتُ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتِكُمْ». موضوع حرمت حیثیت‌های گوناگونی دارد مثل نگاه کردن، لمس کردن، صحبت کردن و... اما عرف می‌دانند که شارع نگاه با محبت و رحمت به پدر را دوست دارد و خدمت به مادر که لمس مستلزم او و صحبت با اوست محبوب اوست. لذا استظهار می‌کند که حیثیت مدنظر در این حکم حیثیت نکاح است. با توجه به آنچه گذشت معلوم می‌شود مناسبت حکم و موضوع از قرآنی فهمیده می‌شود که لفظی نیستند بلکه قرائن حالیه و مقامیه هستند.

تنبیه

در کنار آنچه از موجبات مطرح شد و منشأهایی که ذکر شد، در الغاء خصوصیت باید شرائطی را نیز در نظر گرفت که مواردی را بر می‌شماریم.

الف. وجود قرینه داخلی یا خارجی

اگر قرینه داخلی یا خارجی وجود نداشته باشد و الغاء خصوصیت شود، همان قیاس باطل خواهد بود (خویی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۴۴/خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۶؛ ص ۳۲). در توضیح این مطلب با توجه به مطالب گذشته باید گفت گاهی الغاء خصوصیت طبق مفاهیم عرفی صورت می‌گیرد که ظهور ساز است و تحت کبری حجیت ظواهر قرار می‌گیرد و گاهی قطع و علم حاصل می‌شود که ذاتا حجت است. اما اگر به واسطه و قرینه‌ی سائر احکام به مقتضی مفاهیم عرفی، یک قید یا موضوع خصوصیت داشته باشد، اثبات عدم الغاء خصوصیت مؤونه بیشتری می‌برد و نیازمند وجود قرائن داخلی و خارجی است. به عنوان مثال نکاح عقدی است که عرف در مقابل سایر عقود برای آن خصوصیت قائل است (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، ص ۱۹۶). تبیین دیگر هم



می‌تواند این باشد که متفاهم ظهور ساز عرفی و منشأهایی که بحث می‌شود را همه جزء قرائن خارجی بدانیم.

ب. عدم مخالفت حکم با قاعده

اگر یک حکم مخالف قاعده باشد، نمی‌توان با متفاهم عرفی به راحتی الغاء خصوصیت کرد. به عبارت دیگر در این صورت مانعی در شکل‌گیری ظهور و استظهار عرفی وجود دارد. به عنوان مثال حکم به اینکه تلف مبیع قبل قبض از مال بائع حساب می‌شود، خلاف قاعده است و نمی‌تواند به سائر عقود مثل اجاره و... تسری پیدا کند (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۵۸۷).

ج. از احکام تبعدی نبودن

از آن جا که مناسبت حکم و موضوع اعم از الغاء خصوصیت است، اگر قاعده مناسبت حکم و موضوع در جایی قابل جریان نباشد الغاء خصوصیت هم جاری نخواهد بود. احکام عبادی و تبعدی از این قبیل است به خلاف معاملات و احکام توصلیه. چرا که آنچه باعث انسباق ذهن به تعمیم می‌شود، ارتکازات ذهن عرفی است و عرف قادر به فهم مناسبت‌ها در احکام تبعدی نیست به خلاف احکام توصلی و معاملات که مناسبت‌ها و مناط‌های آن در ذهن عرف مرتکز است (حیدری، ۱۴۲۸، ج ۲، صص ۱۵۴ - ۱۵۵). دلیل این مطلب در قالب مثال این است که وقتی ما به نصوص مربوط به طهارت مراجعه می‌کنیم، و با احکام کیفیت و تعداد تطهیر ظرفی که سگ در آن ولوغ کرده یا تطهیر یک متنجس با آب قلیل مواجه می‌شویم، می‌یابیم که ملاک در طهارت شرعی یک امری ست فراتر و ماوراء فهم عرف. لذا در این امور الغاء خصوصیت ممکن نیست. البته از آنجایی که ملاک در الغاء خصوصیت، استظهار عرفی مطابق با ملاک‌های معتبر است، اگر عرف در یک امر تبعدی اراده خصوصیت داشتن را استبعاد کرد می‌توان آن را معتبر دانست و استثناء اجازه الغاء خصوصیت را داد که در امور تبعدی یک استثناء حساب شده و اثبات آن مؤونه بیشتری می‌برد (همدانی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۸۸ / خمینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۳۶).

۲.۴. راه‌های کشف مناط جهت تنقیح مناط

راه‌های کشف مناط نیز مانند راه‌های الغاء خصوصیت منحصر نیستند. علاوه بر مواردی مثل



اجماع و ارتکاز متشرعه (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، ص ۲۰۶) موارد دیگر هم هستند که به برخی اشاره می‌کنیم و توجه داریم که در تنقیح مناط به دنبال قطع یا اطمینان هستیم وگرنه گرفتار قیاس باطل می‌شویم (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، ص ۲۰۶):

۱.۲.۴.۴. نص

نص یا صراحتاً علت را بیان می‌کند یا به ظهور وضعی. که در فصل سوم به این مطلب پرداخته شد. علاوه بر آن موارد وجود فاء و اذن نیز مفید تعلیل در لغت هستند (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، ص ۲۰۶). اما مناسب است که یک مثال برای ظهور وضعی بیان کنیم.

«عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَفْرَأُ السَّجْدَةَ - فَيَنْسَاهَا حَتَّى يَرْكَعُ وَيَسْجُدَ - قَالَ يَسْجُدُ إِذَا ذَكَرَ إِذَا كَانَتْ مِنَ الْعَزَائِمِ.» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۱۰۴). ظهور روایت با توجه به عبارت «يسجد اذا ذكر» این است که وجوب مستند به نفس امر سابق است تا وقتی که امتثال نشده است نه که تکلیف جدیدی وجود داشته باشد. لذا ناسی و عاصی در حکم مشترک هستند.

توجه شود علت را باید ظهور روایت برساند و صرف اشعار کفایت نمی‌کند. مانند: «عَنْ دَاوُدَ الصَّرْمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شَارِبِ الْخُمْرِ - يُعْطَى مِنَ الزَّكَاةِ شَيْئًا قَالَ لَا» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۹، ص ۲۴۹). در این روایت چنین اشعاری وجود دارد که چون ممکن است شارب خمر زکات را در راه شراب خرج کند، زکات به او تعلیق نمی‌گیرد و گویا بتوانیم حکم را به غیر عادل تسری دهیم. اما عقلاً احتمال خصوصیت وجود دارد و نمی‌شود به مجرد این اشعار تنقیح مناط کرد (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، ص ۲۰۴-۲۰۳).

۲.۲.۴.۴. عرف

به عنوان مثال ادله امر به معروف و نهی از منکر هر چند که ظاهر در امر و نهی قولی هستند با صیغه مخصوص، اما به کمک فهم عرفی مشخص می‌شود که مناط بعث به سمت معروف و ردع از منکر است با موعظه باشد یا با اعمال قدرت (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، ص ۲۰۴-۲۰۳).

۳.۲.۴.۴. سبب و تقسیم

به عنوان مثال در مورد خمر مجتهد انواع عللی که در خمر می‌تواند در حرمت مؤثر باشد مثل



رنگ و بو و مزه در نظر می‌گیرد و می‌بیند سایر اوصاف در انواع دیگر خوردنی‌های حلال هست و تنها گزینه ممکن برای حرمت اسکار است.

اما حق این است که این روش نه قطع آور ست و نه اطمینان آور چرا که این احتمالات حصر عقلی ندارند و ممکن است که وصف دیگری در حکم دخیل باشد که مجتهد از آن بی‌خبر است (مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۷، ص ۲۰۴ - ۲۰۳).

۵. نتیجه‌گیری

تنقیح مناط و الغاء خصوصیت نقش بسیار مهمی در استنباط فقهی و اصولی دارند و به کمک آن‌ها می‌توان به احکام متعددی با گسترش در دایره‌ی موضوع به نحوی معتبر، دست یافت. اما از آنجایی که شباهت زیادی با قیاس باطل دارند، ضروری بود وجه افتراق آن‌ها با قیاس منقح شود. سنخ قیاس باطل با تنقیح مناط و الغاء خصوصیت متفاوت است؛ چرا که در قیاس باطل به ظن و گمان تمسک می‌شود اما در الغاء خصوصیت و تنقیح مناط قطع نقش محوری را دارد به طوری که یا اصالة قطع به تسری حاصل می‌شود یا ظن معتبری بر تسری حاصل می‌شود. بنا بر این دلیل حجیت آن‌ها یا حجیت ذاتی قطع بود یا اعتباری که شارع به استظهار عرفی داده است و ردعی از آن نفرموده است.

در این مقاله راه‌های مختلفی برای حصول قطع بیان شد از جمله منصوص العلة بودن، ظهور دلیل در تعلیل و بی‌شمار بودن مصادیق جامع واحد در لسان روایات متعدد. همچنین امارات و منشأهای متعددی برای استظهار عرفی معتبر بر شمرده شد از جمله ظهور در تمثیل، اخذ موضوع به نحو مقدمیت و طریقت، روشن بودن استبعاد فرق در ذهن عرف، ارتکاز عرفی و تناسب حکم و موضوع و به این نکته اشاره شد که وقتی این منشأها معتبراند و موجب شکل‌گیری یک ظهور عرفی می‌شوند که در معاملات و احکام توصلی باشند و حکم مخالف با قاعده نباشد. در این مقاله علاوه بر مثال‌های مختلف فقهی در ذیل فصول مختلف، به برخی از کاربردهای اصولی اجرای این قواعد اشاره شد.



فهرست منابع

قرآن كريم

١. بحراني، آل عصفور، يوسف بن احمد بن ابراهيم (١٤٠٥ق). *الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة* (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
٢. بحراني، محمد صنفور علي (١٤٢٨ق). *شرح الأصول من الحلقة الثانية* (چاپ سوم). قم: مؤلف.
٣. بروجردي، حسين (١٤٢١ق). *لمحات الأصول* (چاپ اول). قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني علیه السلام.
٤. تبريزي، جعفر سبحاني (١٤٢٣ق). *الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف* (چاپ اول). قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
٥. توني، عبدالله بن محمد (١٤١٥ق). *الوافية في أصول الفقه* (چاپ دوم). قم: مجمع الفكر الإسلامي.
٦. جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودي، سيد محمود هاشمي (١٤٢٦ق). *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بيت علیهم السلام* (چاپ اول). قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت علیهم السلام.
٧. حائري يزدي، عبدالکريم (١٤١٨ق). *دررالفوائد (طبع جديد)* (چاپ ششم). قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
٨. حائري، علي اکبر (١٩٩١ م). *تحقيق الحلقة الثانية* (چاپ اول). قم: مجمع الفكر الإسلامي.
٩. حکيم، محمد تقی بن محمد سعيد (١٤١٨ق). *الأصول العامة في الفقه المقارن* (چاپ دوم). قم: مجمع جهاني اهل بيت علیهم السلام.
١٠. حيدري، کمال (١٤٢٨ق). *الدروس شرح الحلقة الثانية* (چاپ اول). قم: دار فراق للطباعة و النشر.
١١. خميني، سيد روح الله موسوي (١٣٨٢ش). *تهذيب الأصول* (چاپ اول). قم: دار الفكر.
١٢. _____ (١٤١٥ق). *مناهج الوصول إلى علم الأصول* (چاپ اول). قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني علیه السلام.



۱۳. _____ (۱۴۷۶ق)، کتاب الطهارة (للإمام الخميني، ط - القديمة) (چاپ اول). قم: چاپخانه حکمت.
۱۴. _____ (۱۴۲۱ق). کتاب البيع (للإمام الخميني) (چاپ اول). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۱۵. خمینی، مصطفی (۱۴۱۸ق). تحریرات في الأصول (چاپ اول). قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۱۶. خویی، سید ابو القاسم موسوی (۱۴۱۸ق). موسوعة الإمام الخوئي (چاپ اول). قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئي علیه السلام.
۱۷. _____ (۱۴۱۶ق). معتمد العروة الوثقى (چاپ دوم). قم: منشورات مدرسة دار العلم.
۱۸. ساعدی، جعفر (۱۳۸۶ش). وحدت مناط و الغاء خصوصیت. مجله فقه اهل بیت علیهم السلام.
۱۹. سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام (للسبزواري) (چاپ چهارم). قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آية الله.
۲۰. شاهرودی، سید محمود بن علی حسینی (۱۴۰۲ق). کتاب الحج (لشاهرودي) (چاپ اول). قم: مؤسسه انصاریان.
۲۱. صدر، شهید، سید محمد باقر (۱۴۰۸ق). بحوث في شرح العروة الوثقى (چاپ دوم). قم: مجمع الشهيد آية الله الصدر العلمي.
۲۲. صدر، محمد باقر (۱۴۱۷ق). بحوث في علم الأصول (چاپ اول). بیروت: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۲۳. طباطبایی المجاهد، محمد بن علی (۱۲۹۶ق). مفاتيح الأصول (چاپ اول). قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۲۴. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحكام (چاپ چهارم). تهران: دار الکتب الإسلامية.
۲۵. عاملی، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشیعة (۱۴۰۹ق). قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۲۶. فیاضی، مسعود (۱۳۹۳ش). تفاوت تنقیح مناط و الغاء خصوصیت با قیاس. علمی - پژوهشی (وزارت علوم).



٢٧. محقق حلى، جعفر بن حسن (١٤٠٣ق). *معارج الأصول (طبع قديم)* (چاپ اول). قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
٢٨. محمود عبد الرحمان [بى تا]. *معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية*. [بى جا].
٢٩. مركز مديريت حوزه علميه (١٣٩٧ش). *الفائق فى الأصول*. قم: حوزه علميه قم - مركز مديريت.
٣٠. مشكينى اردبيلى، ابوالحسن، *كفاية الأصول (با حواشى مشكينى)* - قم، چاپ: اول، ١٤١٣ق.
٣١. مظفر، محمد رضا (١٣٧٥ش). *أصول الفقه (طبع اسماعيليان)* (چاپ پنجم). قم: اسماعيليان.
٣٢. نائينى، محمد حسين غروى (١٣٥٢ش). *أجود التقريرات* (چاپ اول). قم: مطبعة العرفان.
٣٣. نائينى، ميرزا محمد حسين غروى (١٣٧٣ق). *منية الطالب فى حاشية المكاسب* (چاپ اول). تهران: المكتبة المحمدية.
٣٤. _____ (١٤١١ق). *كتاب الصلاة للنائينى* (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
٣٥. نورى، محدث، ميرزا حسين (١٤٠٨ق). *مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل* (چاپ اول). بيروت: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
٣٦. وحيد بهبهانى، محمد باقر بن محمد اكمل (١٤١٥ق). *الفوائد الحائرية* (چاپ اول). قم: مجمع الفكر الإسلامى.
٣٧. همدانى، آقا رضا بن محمد هادى (١٤١٦ق). *مصباح الفقيه* (چاپ اول). قم: مؤسسة الجعفرية لإحياء التراث و مؤسسة النشر الإسلامى.